

آسیب‌شناسی کرامت انسان از منظر نهج البلاغه (عوامل و زمینه‌سازهای معرفتی)

* صمد بهروز

** عبدالله نصری

چکیده

این تحقیق به بیان ارتباط بین باورها و شناخت‌های نادرست انسان از انسان و جهان هستی و کرامت انسانی، و اثرگذاری این باورها و شناخت‌های نادرست بر آسیب‌پذیری کرامت انسانی از منظر نهج البلاغه پرداخته است. جهل و ناآگاهی انسان از جایگاه خود در نظام آفرینش و پیامدهای سوء آن از قبیل گرایش به لذت‌های دنیوی و مشغول شدن به خوشی‌های آن و فراموش کردن و غفلت از هدف متعالی انسانی و پرداختن به یک زندگی شبه‌حیوانی و اثرگذاری آن در سقوط انسان از مقام والای کرامت انسانی، در این مقاله مورد پژوهش واقع شده است. همچنین رابطه بین باور و شناخت نادرست انسان از جهان هستی - مانند تصور حیات طبیعی محض یا نگاه استقلالی به آن و نیز نگاه بدبینانه به آن - و آسیب‌پذیری کرامت انسانی، مورد بررسی واقع شده است.

کلیدواژگان: انسان، جهان هستی، باور و شناخت نادرست، کرامت انسانی و آسیب‌شناسی آن، نهج البلاغه.

* استادیار دانشکده هیأت دانشگاه تبریز (نویسنده مسئول): sa_behrouz@yahoo.com

** استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه علامه طباطبایی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۱/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۰/۲۵

مقدمه

از میان تمامی مخلوقات الهی، تنها موجودی که به وصف کرامت ویژه توصیف شده، انسان است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء، ۷۰). این کرامت، برتری‌ها، امتیازات، ظرفیت‌ها و توانمندی‌هایی است که به صورت ذاتی و بالقوه در وجود انسان نهاده شده و رسالت انسان، به فعلیت رساندن آنها می‌باشد. کرامت تکوینی برای انسان این فرصت را ایجاد می‌کند که از طریق به فعلیت رساندن استعدادهای بالقوه، خود را به عالی‌ترین درجات کمال و فضایل شایسته انسانی برساند که همان کرامت اکتسابی می‌باشد و از طریق اراده و اختیار انسان حاصل خواهد شد.

در مسیر کرامت ویژه انسانی، موانع، آفات و آسیب‌هایی جدی وجود دارد که برخی به رفتار و عمل انسان برمی‌گردد و برخی دیگر جنبه شناختی و معرفتی دارد. آنچه که این نوشته به دنبال آن است، تبیین موانع شناختی و معرفتی کرامت انسان از دیدگاه **نهج البلاغه** می‌باشد. همچنین اینکه شناخت نادرست انسان از انسان و جهان هستی موجب آسیب‌پذیری کرامت انسانی می‌گردد، مورد تحقیق واقع شده است.

در زمینه کرامت انسانی، تحقیقات زیادی صورت گرفته، ولی آنچه که کمتر به آن پرداخته شده، آسیب‌ها و موانع کرامت انسانی می‌باشد که انسان را از نیل به آن مقام ویژه و ممتاز بازمی‌دارد و نمی‌گذارد از استعدادها و قابلیت‌های ویژه خود در راستای رسیدن به اهداف عالی انسانی بهره‌برد.

این تحقیق به دنبال آن است که با استفاده از کلمات امیرالمؤمنین (ع) در **نهج البلاغه**، رابطه بین باور و شناخت نادرست انسان از انسان و جهان هستی و آسیب‌پذیری کرامت انسانی را اثبات، و بیان کند که از دیدگاه **نهج البلاغه** باور و شناخت نادرست از جایگاه انسان در جهان هستی، موجب سقوط او از مقام بلند کرامت انسانی شده و مانع از این خواهد شد که از توانمندی‌های بالقوه وجود خود در راستای رسیدن به هدف متعالی انسانی بهره‌کافی ببرد. همچنین رابطه بین باور و شناخت نادرست انسان از جهان هستی و آسیب‌پذیری کرامت انسانی، در این مقاله به تصویر کشیده شده است. این نوشته بر آن است که بیان کند از نگاه امیرالمؤمنین (ع) تصاویری از جهان هستی مانند تصویر حیات طبیعی محض و خلاصه کردن جهان هستی در محدوده امور

طبیعی و نیز نگاه استقلالی به دنیا و درنظر گرفتن آن به‌عنوان یک هدف و نه وسیله‌ای برای رسیدن به هدف متعالی و نیز نگاه بدبینانه به دنیا - چنان‌که برخی فلاسفه دارند - مانع رسیدن انسان به مقام کرامت انسانی خواهد شد.

تعریف «کرامت»

کرامت از ریشه «کرم» گرفته شده است. انسان صاحب کرامت، به‌معنای کسی است که دارای اخلاق و افعال پسندیده باشد (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ماده «کرم»؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ماده «کرم»). اما صاحب التحقیق فی کلمات القرآن، معنای اصلی آن را «عزت و تفوق» در نفس شیء می‌داند که نقطه مقابل ذلت و خواری است (مصطفوی، ۱۴۱۶، ماده «کرم»). کرامت، گاهی به خود خدا نسبت داده شده: «أَقْرَأَ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ» (علق، ۳)، گاهی به فرشتگان: «كِرَامًا كَاتِبِينَ» (انفطار، ۱۱)، و گاهی به انسان: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء، ۷۰).

کرامت انسان

کرامت انسانی به‌عنوان نوع خاصی از کرامت که مخصوص انسان بوده و دیگر موجودات از آن بی‌بهره‌اند، کرامتی است که جامع بین کرامت طبیعی و کرامت فراطبیعی و ملکوتی است. استاد جوادی آملی معتقد است تنها انسان می‌تواند میان ملک و ملکوت جمع سالم کند و به تمام معنا مکرم باشد. وی جنیان و فرشتگان را به‌دلیل فقدان چنین کرامت دویبعدی‌ای، شایسته خضوع در پیشگاه انسان مکرم می‌داند (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ص ۳۲۸).

۱. **کرامت تکوینی انسان:** برتری‌ها، امتیازات و قابلیت‌هایی است که به هنگام آفرینش انسان، در وجود او نهاده شده و در واقع خالق این کرامت، خود خداست: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء، ۱۴). خداوند چنین توانمندی‌هایی را در وجود او قرار داده و انسان، صرفاً قابل و پذیرای آن است و اگر بنا باشد کسی بر چنین کرامتی ستایش شود، خود خداوند است، نه انسان: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مؤمنون، ۱۴). این کرامت، همگانی بوده و حتی غیر مؤمنان را نیز شامل می‌شود. به زعم علامه طباطبایی، این کرامت حتی مشرک و کافر و فاسق را نیز دربر می‌گیرد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۱۵۵).

۲. **کرامت اکتسابی انسان:** کرامتی است که انسان با سعی و تلاش خود، آن را به دست می‌آورد؛ از همین رو، تنها چنین کرامتی قابل تحسین و تکریم است. البته راه وصول به چنین کرامتی، برخورداری از کرامت تکوینی است؛ چه اینکه اگر آن قابلیت‌های ذاتی در وجود انسان نباشد، نیل به چنین کرامتی برایش امکان‌پذیر نخواهد بود. این کرامت، با ایمان و تقوا قرین و ملازم بوده و هر اندازه شخص از ایمان و تقوای بیشتری برخوردار باشد، به درجات بالاتری از مقام کرامت نائل خواهد شد: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات، ۱۳). برخی حد نصاب کرامت انسان را همان کرامت اکتسابی می‌دانند و بدون آن، برای انسان کرامتی قائل نبوده (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ص ۳۳۲-۳۲۸) و محرومان از آن را مصداق «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف، ۱۷۹) و «شیاطین الانس و الجن» (انعام، ۱۱۲) می‌دانند، نه مصداق «كِرْمَنَا» (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۷-۴). برخی عرفا، محرومان از کرامت اکتسابی را حیوان ناطق و نسبت آنها را با انسان، نسبت جسد میت به انسان می‌دانند که تنها صورت او شبیه صورت انسان است (ابن عربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۴۱ و ۴۶۸). امام خمینی (ره) نیز انسان‌ها را به انسان‌های بالقوه و بالفعل تقسیم کرده و معتقد است تمام دعوت پیامبران برای این است که انسان بالقوه را انسان بالفعل کنند (امام خمینی، ۱۳۸۴، ص ۲۱۸).

با این بیان، انسان تنها در صورتی برخوردار از کرامت است که به کرامت اکتسابی نائل شده باشد؛ در غیر این صورت، از کرامت بهره‌ای نخواهد داشت.

باور و شناخت نادرست انسان نسبت به انسان

۱. اهمیت، ضرورت و جایگاه انسان‌شناسی

مهم‌ترین دغدغه بشر در طول تاریخ بعد از خداشناسی، بحث و تحقیق در مورد شناخت انسان و کشف ابعاد وجودی و پی بردن به پیچیدگی‌های نظام آفرینش او می‌باشد که همیشه توجه فلاسفه، روان‌شناسان و جامعه‌شناسان را به خود جلب کرده است. تاکنون تحقیقات و تلاش‌های زیادی برای کشف ابعاد وجودی این موجود پیچیده و اسرارآمیز صورت گرفته، ولی هنوز زوایای پنهان وجود او - آن‌گونه که باید - کشف نشده است. سؤالات و ابهامات فراوانی در این حوزه وجود دارد که تا به حال کشف نشده و بدون جواب باقی مانده و حتی برخی صاحب‌نظران از یک نوع بحران در این زمینه رنج می‌برند. به باور الکسیس کارل، نواحی وسیعی از دنیای درون انسان

هنوز ناشناخته مانده و بیشتر پرسش‌های مطالعه‌کنندگان زندگی انسان، بدون پاسخ مانده است (کارل، ۱۳۵۴، ص ۶۰۴). این عجز و ناتوانی بشر از آن‌روست که انسان، عصاره تمام هستی بوده و کل هستی در وجود او خلاصه شده است. به تعبیر استاد جوادی آملی، انسان، جامع ملکوت مجرد و ملک مادی است (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ج ۱۵، ص ۱۶۸). از همین رو، علامه جعفری هر انسان را قاره‌ای می‌داند که احتیاج به بررسی و اکتشافات مستقل دارد (جعفری، ۱۳۷۶، ج ۱۹، ص ۱۶۳). به همین خاطر مشاهده می‌شود بعد از قرن‌ها تحقیقات و مطالعات بر روی انسان، هنوز بسیاری از زوایای پنهان وجود او کشف نشده و به موازات رشد روزافزون علم در عرصه‌های مختلف انسان‌شناسی، مجهولات، ابهامات و سؤالات بی‌پاسخ نیز در این زمینه رو به فزونی است. انسان از نظر ملاصدرا، موجودی بی‌نهایت است که مقام معلوم و معینی ندارد و برخلاف سایر ممکنات، از هویت خاص و مرتبه وجودی ثابتی برخوردار نیست و کلید معرفت حقایق، معرفت نفس انسانی است (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۳۴۳).

بنابر آنچه بیان شد، می‌توان گفت آثار زبان‌بار جهل و باور غلط انسان نسبت به خود، بیش از همه چیز بوده و بدترین نوع جهالت می‌باشد. ممکن است انسان به علوم و فنون و فناوری‌های مختلف در مورد پدیده‌های جهان هستی دست یافته باشد، اما از شناخت واقعی خود عاجز باشد؛ جهان را کشف کند، اما خودش، برای خود، مبهم، مجهول و کشف‌نشده باقی بماند. کشف جهان با جهل به انسان، مشکل انسان را حل نخواهد کرد. امیرالمؤمنین (ع) ابراز تعجب و شگفتی می‌کند از کسی که دنبال گم‌شده خود است، اما خود را گم کرده و به دنبال آن نیست (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۲۳۳). آن حضرت انسان‌هایی را که از ضبط و حساب نفس واحد خود عاجز هستند، عاجز و ناتوان از ضبط و حساب دیگران که تعداد زیادی هستند، می‌داند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴، ج ۲۰، ص ۳۳۱). انسان زمانی که شناخت صحیح از خود نداشته باشد، جایگاه و موقعیت اصلی خود را در عالم آفرینش نمی‌تواند دریابد، درد خود را نمی‌تواند تشخیص دهد و به‌تبع، از درمان آن نیز عاجز خواهد بود.

دوانک فیک و ما تشعر	و دائک منک و ما تنظر
اتحسب انک جرم صغیر	و فیک انطوی العالم الاکبر
و انت الکتاب المبین الذی	باحرفه یظهر المضمّر

(علی‌بن ابی‌طالب (ع)، ۱۳۶۹، ص ۱۷۵)

۲. تأثیرات عملی شناخت صحیح انسان از خود

تأثیرات عملی شناخت صحیح انسان از خود عبارت است از:

۱. تأثیر آن در نوع نگرش انسان به پدیده‌های جهان هستی و انسان‌ها؛
 ۲. موجب شناخت نقاط قوت و ضعف خود شده و سطح انتظارات انسان از خویشتن به حد متعادل می‌رسد؛
 ۳. مقدمه خدانشناسی است؛
 ۴. راه را برای خودسازی هموار می‌کند (شرفی، ۱۳۸۹، ص ۳۳)؛ چنان‌که الکسیس کارل فایده عملی خودشناسی را احیا و نوسازی خویشتن می‌داند (کارل، ۱۳۵۴، ص ۳۰۵)؛
 ۵. موجب می‌شود انسان به اشتباه «خودِ طبیعی و مجازی» را به‌عنوان «خودِ حقیقی» تصور نکرده و دچار از خود بیگانگی نگردد؛
 ۶. موجب کشف استعدادها، ظرفیت‌ها و اهداف متعالی انسان گردیده، او را به سمت به فعلیت رساندن آنها سوق می‌دهد؛
 ۷. شناخت صحیح انسان از خود، به‌معنای شناخت صحیح از موانع رشد و تعالی و کمال انسانی و نیل به مقام کرامت انسانی و از بین بردن آن موانع در وجود خود و دیگران می‌باشد؛
 ۸. زندگی را هدفمند کرده، انسان را از لغو و بیهودگی و احساس پوچی و بی‌معنایی در زندگی نجات می‌دهد؛
 ۹. موجب می‌شود حقوق انسانی انسان‌های دیگر و حق کرامت ویژه آنها مورد توجه قرار گرفته، از پایمال شدن آنها جلوگیری شود؛
 ۱۰. شناخت صحیح انسان، یعنی شناخت هدف اصلی آفرینش؛ انسان وقتی به این نتیجه رسید که تمام عالم هستی، با وجود همه عظمت و بزرگی، مقدمه انسان است، پی به عظمت وجودی این موجود برگزیده برده و مقام و منزلت واقعی او را بهتر درک خواهد کرد.
- انسان وقتی خود و هدف و مقصد اصلی خویش را شناخت و جایگاه واقعی خود را در نظام آفرینش کشف کرد، دنیا و امورات آن، او را به خود مشغول نخواهد ساخت، بلکه تمام سعی و تلاش خود را برای نیل به هدف والای انسانی به‌کار خواهد گرفت: «لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْهَا زِينَةُ مَتَاعٍ وَلَا قُرَّةُ عَيْنٍ مِنْ وَكْدٍ وَلَا مَالٍ» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۹). چنین انسان‌هایی زرق و برق دنیا چشمانشان را

خیره نکرده و جواهراتش آنها را نخواهد فریفت؛ چنان‌که به تعبیر آن حضرت، برخی فریفته این امور شدند: «وَلَكِنَّهُمْ حَلِيَّتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ وَرَأْفَتُهُمْ زُبْرُجُهَا» (همان، خطبه ۳). انسان اگر خود و دنیایی را که در آن زندگی می‌کند، شناخت، به هیچ وجه از فرزندان دنیا نخواهد گشت: «فَكُونُوا مِنْ أبنَاءِ الْآخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أبنَاءِ الدُّنْيَا» (همان، خطبه ۴۲)، و به دنبال آبادانی دنیا به قیمت خرابی آخرتش نخواهد بود؛ چنان‌که برخی دنیاخواهان به این بلا گرفتار شدند: «تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ آخِرَتِكَ» (همان، نامه ۷۱).

۳. جهل انسان به جایگاه خود در نظام آفرینش و پیامدهای آن

جهل انسان به جایگاه خود در نظام آفرینش، بزرگ‌ترین ضربه را بر پیکره کرامت انسانی وارد کرده، موجب سقوط او از مقام «احسن تقویم» به «اسفل سافلین» خواهد شد. جهل انسان به خود موجب می‌شود انسان با وجود اصیل و ذات و ماهیت اصلی خود کاملاً بیگانه گشته و چیز دیگر یا کس دیگری را «خود» پندارد (از خودبیگانگی)؛ برای مثال، یک بعد از ابعاد وجود خود را تمام وجود خود تصور کرده و از ابعاد دیگر غافل باشد، یا انسان را موجودی کاملاً طبیعی تصور کند، یا تمام توجه او معطوف به نیازهای غریزی و حیوانی‌اش باشد و از بعد متعالی و الهی وجود خویش غافل گردد. چنین انسانی ممکن است عمری را صرف پرورش و تقویت موجودی بکند که کاملاً بیگانه با وی می‌باشد. از نگاه امیرالمومنین (ع)، شناخت جایگاه انسان در نظام آفرینش، او را از هلاکت بازمی‌دارد: «مَا هَلَكَ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۲۳۳). در نظر آن حضرت، جاهل به خود، جاهل و نادان محسوب می‌شود، گرچه عالم به تمامی علوم دنیا باشد: «الْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ وَ كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۳). مولوی چنین انسان‌هایی را به افرادی تشبیه می‌کند که مصالح ساختمانی و بنا و کارگران را می‌برند و با تمام زحمت و صرف هزینه‌های زیاد، خانه مسکونی را بر روی قطعه زمینی بنا می‌کنند و در مصالح و مهندسی آن، سنگ تمام گذاشته، چیزی کم نمی‌گذارند، اما روزی که می‌خواهند به آن خانه نقل مکان کنند، متوجه می‌شوند به‌جای قطعه زمین خود، قطعه زمین دیگری را ساخته و آباد کرده‌اند و قطعه زمین خودشان خرابه مانده است:

در زمین مردمان خانه مکن کار خود کن کار بیگانه مکن

کیست بیگانه تن خاکی تو کز برای اوست غمناکی تو
تا تو تن را چرب و شیرین می‌دهی گوهر جان را نیابی فربهی

(مولوی، ۱۳۸۳، ص ۱۹۲)

۳-۱. خودفروشی

انسان اگر جایگاه خود را در نظام آفرینش نداند، شأن و مقام خود را پایین آورده، به دست خود، نرخ و بهای خویش را پایین خواهد آورد. امیرالمومنین (ع) پایین‌ترین بهای انسان را بهشت دانسته، رضایت انسان به کمتر از آن را خسارت و فروختن خود به کمتر از قیمت واقعی می‌داند: «إِنَّهُ لَيْسَ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا» (نهج البلاغه، حکمت ۴۵۶). خودفروشی یعنی خود را به دنیا فروختن؛ به مقام دنیا، ثروت دنیا، شهوت دنیا، مقام دنیا، لذت دنیا و ... که بدترین خسارت است: «وَلَيْسَ الْمَتَجِرُ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَنًا وَمِمَّا لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عِوَضًا» (همان، خطبه ۳۲).

برخی انسان‌ها آن قدر شأن و منزلت خود را پایین می‌آورند که وجود خود را که اعجوبه آفرینش بوده و جهان با این عظمت پیش‌درآمد آفرینش این مخلوق شگفت‌انگیز می‌باشد، به پست‌ترین و کم‌ارزش‌ترین چیزها می‌فروشند. امیر مؤمنان (ع) چنین آدم‌هایی را احمق‌ترین انسان‌ها می‌داند: «مِنَ النَّاسِ مَنْ يَبِيعُ نَفْسَهُ بِالذَّرَاهِمِ وَ الدَّنَانِيرِ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَبِيعُ نَفْسَهُ بِأَحَقَرِ الْأَشْيَاءِ وَ أَوْهَرِهَا ... وَ هَؤُلَاءِ فِي الْحَقِيقَةِ أَحْمَقُ النَّاسِ» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴، ج ۲۰، ص ۱۷۳).

آن حضرت انسان‌ها را در این دنیا به دو گروه تقسیم می‌کند: گروه اول، کسانی که خود را به دنیا فروخته و موجب تباهی خود شدند، و گروه دوم کسانی که خود را خریدند و از قید و بند دنیا رها ساختند: «وَ النَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ رَجُلٌ بَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ فَأَوْقَعَهَا وَ رَجُلٌ ابْتَاعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا» (نهج البلاغه، حکمت ۱۳۳). از دیدگاه آن حضرت، کسی که دنیا و موقعیت‌هایش در نظرش بزرگ جلوه کند، خود را به دنیا فروخته است: «مَنْ عَظُمَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَ كَبُرَ مَوْقِعُهَا مِنْ قَلْبِهِ آتَرَهَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى فَانْقَطَعَ إِلَيْهَا وَ صَارَ عَبْدًا لَهَا» (همان، خطبه ۱۶۰). کسانی که خود را به دنیا فروختند، طوق بندگی آن را به گردن آویخته و خود را از نعمت بزرگ و ارزشمند آزادی محروم ساختند. آن حضرت انسان‌ها را از چنین معامله‌ای برحذر داشته و آزادی از تمام قید و بندها را حق طبیعی هر انسانی می‌داند: «لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» (همان، نامه ۳۱)؛ همان چیزی که

رسالت اصلی تمامی پیامبران، به‌ویژه پیامبر خاتم(ص) بوده است: «يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (اعراف، ۱۵۷).

۲-۳. لذت‌گرایی

یکی دیگر از پیامدهای جهل انسان به جایگاه خود در نظام آفرینش، لذت‌گرایی در دنیا و فراموش کردن هدف متعالی انسانی خود می‌باشد. مکتب فکری لذت‌گرایی معتقد است انسان هر چیزی و هر کاری را براساس لذت و لذت‌گرایی برمی‌گزیند که آغاز و فرجام زندگی سعادت‌مندان به‌شمار می‌رود (رهنمایی، ۱۳۸۸، ص ۲۰۸). در واقع انسان صرفاً به‌دنبال لذت‌های دنیوی است.

در این مکتب، انسان رسالتی جز لذت بردن از دنیا ندارد و از انسان دارای کمالات و فضایل و انسانی که اهل ایثار، شهامت، گذشت، جود، سخاوت و کرم باشد، خبری نیست؛ از انسانی که با استفاده از عمر محدود دنیوی خود، بتواند به اوج انسانیت رسیده و تجلی و نمایان‌گر صفات کمال الهی باشد، خبری نیست؛ تنها با انسانی سر و کار داریم که هیچ هم و غمی جز فکر کردن به لذت و شهوت و خوش‌گذرانی و عیش دنیوی ندارد. این نتیجه جهل و ناآگاهی انسان از مقام خویش است که جهان با این عظمت، پیش‌درآمد او بوده و برای وی تدارک دیده شده است. آیا همه اینها برای آن است که انسان چند صباحی در این دنیا خوش‌گذرانی کند و همه چیز تمام شود؟! اگر هم قرار است انسان صرفاً دنبال لذت باشد، چرا فقط به فکر لذت‌های آنی و زودگذر باشد؟ چرا به فکر لذت‌های ابدی و آن جهانی که پایدارتر و ماندگارتر است، نباشد؟!

در نگاه امیرالمومنین(ع)، لذتی که آتش و عذاب در پی داشته باشد، اصلاً لذت محسوب نمی‌شود؛ در واقع هر لذتی کمتر از لذت بهشتی، پست و کم‌ارزش تلقی می‌شود: «مَا خَيْرٌ بِخَيْرِ بَعْدَهُ النَّارُ وَمَا شَرٌّ بِشَرِّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ وَ كُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ فَهُوَ مُحْقُورٌ وَ كُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَاقِبَةٌ.» (نهج البلاغه، حکمت ۳۸۷).

چقدر فاصله است بین مکتب لذت‌گرایی که از انسانیت، چیزی جز لذت نمی‌فهمد و مکتب علوی که اصلاً توجهی به لذت‌های فانی و زودگذر دنیا ندارد و به‌خاطر ناپایداری، آنها را شایسته دل‌بستگی انسان نمی‌داند: «مَا لِعَلِيٍّ وَ لِعِيمٍ يَفْنَى وَ لَذَّةٍ لَا تَبْقَى» (همان، خطبه ۲۲۳).

۳-۳. انسان‌هایی با زندگی حیوانی

زندگی برخی انسان‌ها با یک زندگی حیوانی تناسب بیشتری دارد؛ یعنی همان اهداف و اغراضی را دنبال می‌کنند که حیوانات به‌دنبال آن هستند. انسانی که تمام همت و تلاش او بر خورداری

از لذت‌های غریزی صرف، مثل خوردن و آشامیدن باشد - «يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ» (محمد، ۱۲) - زندگی او یک زندگی حیوانی بیش نبوده و با کرامت انسانی فرسنگ‌ها فاصله دارد. امیرالمؤمنین (ع) مقام انسان را بالاتر از آن می‌داند که مثل حیوانات، فقط به فکر خوردن باشد و شأن و منزلتی غیر از آن نداشته باشد:

«أَتَمَّتْ لِي السَّائِمَةُ مِنْ رَعِيهَا فَتَبَّرَكَ وَ تَشَبَّحَ الرَّبِيضَةُ مِنْ عُشْبِهَا فَتَرَبَّضُ وَ يَأْكُلُ عَلَيَّ مِنْ زَادِهِ فَيَهْجَعُ قَرَّتْ إِذَا عَيْنُهُ إِذَا أَقْتَدَى بَعْدَ السَّنِينِ الْمُتَطَاوَلَةِ بِالْبَهِيمَةِ الْأَهَامِلَةِ وَ السَّائِمَةِ الْمَرَعِيَّةِ؛ آیا شتر شکم را به چرا انباشته است و اینک به قرارگاه خود می‌رود یا آن گوسفند از علف اشباع گشته و اینک به آغل خود روی می‌نهد، آیا علی نیز سیر شده و اینک از تلاش باز ایستاده است؟ اگر علی پس از سالیان دراز به آن گوسفند یا شتر رهاشده در علفزار، شباهت یافته باشد، چشمش روشن باد» (نهج البلاغه، نامه ۴۵).

آن حضرت انسان را برتر از آن می‌داند که به پر کردن شکم خود مشغول بوده و از هدف متعالی انسانی بازماند:

«فَمَا خُلِقْتُ لِيَشْغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هُمَهَا عَلْفُهَا أَوْ الْمُرْسَلَةِ شُغْلُهَا تَقْمُمُهَا تَكْتَرِشُ مِنْ أَغْلَافِهَا وَ تَلْهُوُ عَمَّا يُرَادُ بِهَا؛ مرا نیافریده‌اند تا خوردنی‌های گوارا سرگرم سازد، چون چارپای بسته که به علف پردازد، یا آنکه واگذارده است و خاکروبه‌ها را به هم زند و شکم را از علف‌های آن پر سازد، و از آنچه بر سرش آرند، غفلت دارد» (همان).

آن حضرت بعد از بیان رسالت پیامبر (ص) که مانند پزشکی دوره‌گرد، می‌گردد تا بیماران را پیدا کرده و درمان کند، برخی بیماران روحی را که از نور حکمت و علم بهره‌ای نداشته و دنبال زندگی طبیعی و حیوانی خود هستند، به چهارپایان تشبیه می‌کند: «فَهُمْ فِي ذَلِكَ كَالْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ وَ الصُّخُورِ الْقَاسِيَةِ» (همان، خطبه ۱۰۸). همچنین در جایی دیگر، بعد از تقسیم انسان‌ها به سه گروه دانایان شناسنده خدا، آموزندگانی که در راه رستگاری کوشا هستند و فرومایگان رونده به چپ و راست که در هم می‌آمیزند و پی هر بانگی را گیرند و با هر باد به سوی خیزند و از نور دانش بی‌بهره‌اند، گروه سوم را به حیوانات چرنده تشبیه می‌کند: «سَلِسَ الْقِيَادَ لِلشَّهْوَةِ أَوْ مُغْرَمًا بِالْجَمْعِ وَ الْإِدْخَارِ أَقْرَبُ شَيْءٍ شَبَّهَ بِهِمَ الْأَنْعَامَ السَّائِمَةَ» (همان، حکمت ۱۴۷).

امام خمینی(ره)، انسان را در بدو آفرینش، حیوان بالفعل می‌داند که به اداره شهوت و غضب خود می‌پردازد و اگر تحت تربیت مربی و معلمی قرار نگیرد، یک حیوان عجیب و غریبی خواهد شد که در مقام حیوانیت، از همه قوی‌تر و کامل‌تر خواهد شد و جز پیروی از هوای نفس، شأن دیگری نداشته و هیچ کدام از اخلاق فاضله و اعمال صالحه در او بروز نخواهد کرد؛ بلکه فطرت الهی او نیز خاموش گردیده، تمام مراتب حق، زیر پای هواهای نفسانی پایمان گردیده و در عالم آخرت، خود را جز حیوان یا شیطان، چیز دیگری نیابد و از انسان و انسانیت یادی نکند (امام خمینی، ۱۳۷۵، ص ۱۶۹-۱۶۸).

انسان‌هایی که هدفی جز تأمین نیازهای غریزی و حیوانی خویش ندارند، هزاران سال هم در دنیا زندگی کنند، ذره‌ای از مقام انسانیت و کرامت انسانی را درک نخواهند کرد و هرچه بیشتر عمر کنند، به حیوانیت نزدیک‌تر خواهند شد؛ زیرا تمام وجود انسان را در حیوانیت و نیازهای حیوانی خلاصه کرده‌اند. چنین انسان‌هایی، در نگاه امیرالمومنین(ع) مردگانی هستند که میان زنده‌ها زندگی می‌کنند: «وَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ» (نهج البلاغه، خطبه ۸۷)؛ چه اینکه از دید آن حضرت تمامی انسان‌هایی که قلب دارند، اهل درک و اندیشه نیستند: «وَمَا كُلُّ ذِي قَلْبٍ بَلْبِيبٍ وَلَا كُلُّ ذِي سَمْعٍ بِسَمِيعٍ وَلَا كُلُّ نَاطِرٍ بَبَصِيرٍ» (همان، خطبه ۸۸). آن حضرت برخی انسان‌ها را اشباحی می‌داند که از روح انسانی تهی بوده و مانند نابینایانی هستند که از دیدن حقیقت محرومند: «مَا لِي أَرَاكُمْ أَشْبَاحًا بَلَاءُ أَرْوَاحٍ وَأَرْوَاحًا بَلَاءُ أَشْبَاحٍ وَنَسَاكَأُ بَلَاءُ صَلَاحٍ وَتُجَارًا بَلَاءُ أَرْبَاحٍ وَأَيْقَاطًا نُومًا وَشُهُودًا غُيْبًا وَنَاطِرَةً عَمِيَاءَ وَ سَامِعَةً صَمَاءَ وَ نَاطِقَةً بَكْمَاءَ» (همان، خطبه ۱۰۸)، و از آنجاکه کاملاً بیگانه و بریده از خدا - اصل و ریشه وجودشان - هستند، از ظاهری انسانی، اما قلبی حیوانی برخوردارند: «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ» (همان)؛ در واقع به تعبیر شهید مطهری، دچار مسخ روحی و معنوی شده و تبدیل به حیوانی گشته‌اند که در عالم حیوانی، به آن بدی و کثافت وجود نداشته باشد: «بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف، ۱۷۹). به اعتقاد وی، اگر خصایص اخلاقی و روانی یک انسان، خصایص اخلاقی یک درنده گردد، چنین شخصی روحش حقیقتاً مسخ و تبدیل به یک حیوان شده است (مطهری، ۱۳۸۵، ص ۲۴-۲۵).

باور و شناخت نادرست انسان از جهان هستی

جهان هستی که ابزاری برای نیل انسان به رشد و تکامل و اهداف عالی انسانی است، در صورتی می‌تواند چنین نقشی را ایفا کند که نگرش و نگاه انسان به آن، نگاه درستی بوده و شناخت او از جهان هستی، شناخت مطابق با واقع باشد؛ در غیر این صورت ممکن است زمینه سقوط و تنزل او را فراهم کند. از همین رو، نحوه شناخت و نگاه و ذهنیت انسان از جهان هستی، در نوع بهره‌برداری او از آن برای نیل به اهداف عالی انسانی بسیار تأثیرگذار است. تصویر صحیح انسان از دنیای خود، به استفاده صحیح و تصویر غلط و نادرست، به استفاده ناصحیح از آن منجر خواهد شد. در این قسمت، تصاویر غلط و نادرست انسان از جهان هستی از دیدگاه **نهج البلاغه** بیان می‌گردد که زندگی انسان در این دنیا و بینش و رفتار و عمل او، انعکاسی از این تصاویر می‌باشد. اگر برخی انسان‌ها از نیل به هدف عالی و مقام کرامت ویژه انسانی بازمی‌مانند، حاصل نوع نگرش آنها و تصویری است که از دنیای پیرامون خود برای خویش ساخته‌اند.

۱. حیات طبیعی محض

نوع نگاه برخی انسان‌ها به جهان هستی به صورت حیات طبیعی محض بوده و یک زندگی کاملاً طبیعی در پیش گرفته و ورای آن، حیات و زندگی دیگری را دنبال نمی‌کنند. به طور طبیعی چنین افرادی، تمام تلاش و کوشش خود را در بهره‌برداری هرچه بیشتر از دنیای طبیعی به کار برده و از بعد دیگر آن که زندگی معنوی و درنظر گرفتن ارزش‌های معنوی باشد، در غفلت و بی‌خبری کامل به سر خواهند برد. عمل این افراد به گونه‌ای است که گویا جهانی غیر از این جهان مادی وجود ندارد؛ درحالی‌که در آیات قرآن هر جا واژه «دنیا» آمده، به عنوان وصفی از اوصاف حیات و زندگی ذکر شده است: چنان‌که «الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» به معنای «زندگی نزدیک‌تر» می‌باشد؛ چه اینکه واژه «دنیا» مؤنث «دنی» که افعال وصفی است، می‌باشد و علت نام‌گذاری دنیا به «دنیا»، به خاطر نزدیک‌تر بودن آن نسبت به زندگی آخرت و دورتر بودن زندگی آخرت نسبت به آن می‌باشد (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ماده «دنا»).

در **نهج البلاغه** در موارد متعددی از زندگی طبیعی محض بحث به میان آمده است؛ در جایی، زندگی دنیایی، نهایت دید برخی انسان‌ها بیان شده، به گونه‌ای که چیزی فراتر از آن را نمی‌بینند:

«وَ إِنَّمَا الدُّنْيَا مُتَهَيِّ بِصَرِّ الْأَعْمَى لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئًا وَ الْبَصِيرُ يُنْفِذُهَا بَصَرُهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ وَ الْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ وَ الْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَرَوِّدٌ وَ الْأَعْمَى لَهَا مُتَرَوِّدٌ؛ دنیا نهایت دیدگاه کسی است که دیده‌اش کور است و از دیدن جز دنیا محجور، و آن که بیناست، نگاهش از دنیا بگذرد و از پس آن خانه آخرت را نگرد. پس بینا از دنیا رخت بردارد، و نابینا رخت خویش در آن گذارد. بینا از دنیا توشه گیرد و نابینا برای دنیا توشه فراهم آورد» (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳).

در جای دیگر، از انسان‌هایی سخن به میان آمده که دنیا و لذت‌های آن را بها و قیمت جان‌های خود قرار دادند. تجارت چنین انسان‌هایی، بدترین نوع تجارت دانسته شده است: «وَ لَيْسَ الْمُتَجَرُّ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ تَمَنَّا وَ مِمَّا لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَوْضًا» (همان، خطبه ۳۲). همچنین دنیا برای کسانی که آن را خانه و وطن خود ندانند، مطلوب و ارزشمند تلقی شده است: «وَ لَنِعَمَ دَارٌ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِهَا دَارًا وَ مَحَلٌّ مَنْ لَمْ يُوَطِّئْهَا مَحَلًّا» (همان، خطبه ۲۲۳). از همین رو، آن حضرت دنیا را محل گذر و عبور معرفی می‌کند، نه محل ثبات و استقرار: «إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَجَازٍ وَ الْآخِرَةُ دَارٌ قَرَارٍ فَخُذُوا مِنْ مَمْرِكُمْ لِمَقَرِّكُمْ» (همان، خطبه ۲۰۳). آن حضرت کسانی را که زندگی زودگذر دنیا را بر زندگی ابدی آخرت ترجیح می‌دهند، نکوهش می‌کند: «آثَرُوا عَاجِلًا وَ آخَرُوا آجِلًا وَ تَرَكُوا صَافِيًا وَ شَرِبُوا آجِنًا» (همان، خطبه ۱۴۴)، و انسان‌ها را به زهد در مورد دنیا دعوت می‌کند:

«أَيُّهَا النَّاسُ انظُرُوا إِلَى الدُّنْيَا نَظَرَ الزَّاهِدِينَ فِيهَا الصَّادِقِينَ عَنْهَا فَإِنَّهَا وَ اللَّهِ عَمَّا قَلِيلٍ تُرِيحُ الثَّأْوِيَّ السَّاكِنِ وَ تَفْجَعُ الْمُتَرَفَّ الْأَمِينَ لَا يَرْجِعُ مَا تَوَلَّى مِنْهَا فَأَذْبِرْ وَ لَا يُدْرِي مَا هُوَ آتٍ مِنْهَا فَيَنْتَظِرُ سُورُهَا مَشُوبٌ بِالْحُزْنِ وَ جَلْدُ الرَّجَالِ فِيهَا إِلَى الضَّعْفِ وَ الْوَهْنِ فَلَا يُغْنِيكُمْ كَثْرَةُ مَا يُعْجِبُكُمْ فِيهَا لِقَلَّةِ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنْهَا؛ بنگرید بدین جهان، نگرستن پارسایان روی‌گردان از آن که به خدا سوگند آن‌که در آن مانده و جای گرفته، دیری نباید و آن که به ناز پرورده و ایمن به‌سر برده، به درد آید. آنچه از آن رفت و پشت کرد، بازگشتنی نیست و آنچه آینده است، نتوان دانست چیست تا در انتظار آن زیست. شادی آن آمیخته به اندوه است و بدی حال و چابکی و چالاکی مردان را ناتوانی و سستی به دنبال. پس فریفته نگرداند شما را فزونی آنچه شادمانتان گرداند، که اندک است آنچه از آن با شما می‌ماند» (همان، خطبه ۱۰۳).

از این سخنان روشن می‌شود اگر انسان، دنیا را خانه اصلی و سرای واقعی خود بداند، این دنیا برایش بسیار خطرناک و آسیب‌رسان خواهد بود؛ اما اگر خود را در آن به منزله مسافر بداند، این دنیا برایش بسیار ارزشمند خواهد بود؛ چه اینکه شخص مسافر به‌دنبال بازگشت به خانه و وطن اصلی خود است و همیشه خود را برای بازگشت به آن آماده می‌کند و هیچ‌گاه محل سفر را منزل اصلی خود قرار نمی‌دهد. بیشتر مشکلات انسان ناشی از این است که دنیا را خانه و وطن اصلی خود تلقی می‌کند؛ درحالی‌که اگر گذرگاه بودن آن برای انسان‌ها روشن گردد، این‌همه فجایع و خیانت‌ها و فساد و خون‌ریزی و جنگ به‌خاطر امور دنیوی اتفاق نخواهد افتاد.

طبیعت‌گرایی و حقیقت‌گریزی انسان و چرایی آن

سؤال اساسی در اینجا آن است که چرا برخی انسان‌ها زندگی کاملاً طبیعی را برای خود برگزیده و از حقیقت‌گریزان بوده و با این انتخاب، خود را از رسیدن به کمالات، فضایل و مقام کرامت انسانی محروم می‌سازند؟

واقعیت این است که بشر پس از عصر رنسانس و نوزایی علم و فتح قله‌های آن، به این نتیجه رسید که علم حلال تمامی مشکلاتش بوده و به پاسخ تمامی سؤالات خود از طریق تجربه طبیعی خواهد رسید. در نتیجه آرام آرام از دین و وحی و آموزه‌های آسمانی فاصله گرفته و به یک فکر کاملاً سکولار و به‌تبع، زندگی کاملاً سکولار گرایش پیدا کرد. محمدتقی مصباح یزدی علت بسیاری از گرفتاری‌های بشر را نشناختن هستی و درک نکردن مفهوم زندگی دانسته و معتقد است کسی که سکولار بیندیشد و سکولار رفتار کند یا الهی بیندیشد و سکولار رفتار کند، به حقیقت هستی پی‌نبرده و درباره مفهوم زندگی جاهل است (رهنمایی، ۱۳۸۸، ص ۲۵۵).

انسان اگر بخواهد به استقلال علمی و فکری رسیده و احساس بی‌نیازی مطلق از آموزه‌های وحیانی بکند، نتیجه‌ای جز این نخواهد داشت. احساس استقلال و بی‌نیازی انسان از وحی، او را به طغیان خواهد کشاند: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ» (علق، ۷-۶). آلبر کامو پاسخ فلسفه حیات را منحصر در مذهب می‌داند که مردم به آن گوش نمی‌دهند (جعفری، ۱۳۸۵، ص ۷۷). ماکس پلانک نیز فیزیک‌دانان را مانند اشخاص متخصص خط‌کشی می‌داند که خطوط و نقوش را می‌خوانند، ولی از حقیقت عینی که در ماورای آن خطوط است، بی‌خبرند (همان، ص ۷۴). این دنیا با وجود تمام قوانین حاکم بر آن و با همه گستردگی، به‌منزله خطوط و نقوشی می‌باشد که

تفسیر این خطوط و نقوش را باید از خالق آنها آموخت. راسل انسان‌ها را به ناشنویان مادرزادی تشبیه می‌کند که در میان یک عده نوازنده بزرگ شده و از روی روابطی، نت‌های موسیقی را یاد گرفته و می‌دانند که هرکدام از آن‌ها، نماینده چیزهای متفاوت از ظواهر مشهودشان هستند؛ اما درک ارزش موسیقی و چگونگی آهنگ‌های صوتی آن، برای آنها غیرممکن است. به اعتقاد وی، دانش انسان از طبیعت هم چیزی شبیه به این است؛ می‌تواند نت‌های طبیعت را بخواند و به مشخصات ریاضی آنها پی ببرد، اما استنباط اینکه این نت‌ها نماینده چه چیزهایی هستند، بیشتر از استنباط آن شخص ناشنوا درباره اینکه نت‌های موسیقی، معرف چیزی غیر از ظواهر خود می‌باشد، نیست (راسل، ۱۳۴۳، ص ۲۳۳).

برخی معتقدند کسانی که زندگی طبیعی و شئون آن را به‌عنوان هدف زندگی انسانی تلقی می‌کنند، بینواترین انسان‌ها هستند (جعفری، ۱۳۸۵، ص ۸۵)؛ چراکه این افراد به‌دنبال گم‌شده خود در عالم خاکی می‌گردند و غافل از این حقیقت هستند که گم‌شده آنها در جهان دیگری است.

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست عالمی دیگر نباید ساخت و از نو آدمی

(حافظ، ۱۳۷۳، غزل شماره ۴۷)

اینکه انسان صرفاً به‌دنبال زندگی طبیعی باشد یا از متن زندگی طبیعی پلی بسازد تا به عالم ماورای طبیعت راه پیدا کند، بستگی به همت، عزم، اراده و دوراندیشی او دارد. برخی قدرت دیدشان آن‌قدر محدود است که جز دنیا، چیز دیگری نمی‌بینند؛ اما برخی دیگر به‌خاطر بصیرت و روشن‌بینی، زندگی طبیعی و مادی دنیوی را جزء کوچکی از هستی بسیار وسیع و پهناور می‌بینند.

۲. نگاه استقلالی به دنیا

نگاه به دنیا مانند نگاه به آینه است؛ گاهی انسان به‌صورت مستقل به آینه نگاه می‌کند و کار با مرآتیت و نشانگر بودن آن ندارد. ممکن است در این نگاه، توجه معطوف به جنس شیشه آینه، کیفیت آن، تزئینات اطراف آن و ... شود. در این نگاه، اصلاً توجه به تصویر خود در آینه نداریم؛ چراکه نگاه‌های مستقل به خود آینه، ما را از نگاه‌های دیگر منصرف می‌کند.

اما اگر توجه ما معطوف به مرآتیت و حکایت‌گری آینه شود، دیگر از نگاه استقلالی به آن غافل خواهیم بود. دنیا نیز چنین ویژگی‌ای دارد؛ بعضی‌ها نگاه‌هاشان به آن، نگاه به یک پدیده

مستقل بوده و تمام توجه آنها به خود دنیا و امورات آن معطوف است. چنین افرادی از ابزار و وسیله بودن دنیا برای اهداف متعالی غافل خواهند بود. افرادی هم هستند که برای دنیا شأن مستقلی قائل نبوده و تمام شئون آن را ابزار و وسیله برای یک هدف بالا و والا می‌دانند.

امیرالمؤمنین (ع) در یک جمله کوتاه، حقیقت هدف یا وسیله بودن دنیا را بسیار زیبا توصیف می‌کند: «وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصْرَتَهُ وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ؛ آن که بدان نگریست، حقیقت را به وی نمود، و آن که در آن نگریست، دیده‌اش را بر هم دوخت» (نهج البلاغه، خطبه ۸۲). میرزا حبیب‌الله خوبی در مورد این جمله می‌گوید: «هرکس دنیا را وسیله دیدن خود و آینه برای رسیدن به غیر قرار دهد، دنیا او را صاحب بصیرت می‌کند، و هرکس نگاه و توجهش به دنیا و همتش معطوف به خود دنیا باشد، دنیا او را نابینا می‌کند» (هاشمی خوبی، ۱۳۵۸، ج ۵، ص ۳۴۰)

در فراز دیگری از نهج البلاغه، چگونگی هدف واقع شدن دنیا، چنین تبیین شده است: «فَإِنَّ الدُّنْيَا مَسْغَلَةٌ عَنْ غَيْرِهَا وَ لَمْ يُصِبْ صَاحِبُهَا مِنْهَا شَيْئًا إِلَّا فَتَحَتْ لَهُ حِرْصًا عَلَيْهَا وَ لَهْجًا بِهَا وَ لَنْ يَسْتَعْنِيَ صَاحِبُهَا بِمَا نَالَ فِيهَا عَمَّا لَمْ يَلْلُغْهُ مِنْهَا وَ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ فِرَاقٌ مَا جَمَعَ وَ نَقْضٌ مَا أُبْرِمَ وَ لَوْ اِعْتَبَرْتَ بِمَا مَضَى حَفِظْتَ مَا بَقِيَ؛ همانا دنیا - آدمی را - سرگرم می‌سازد تا جز بدان نپردازد و دنیادار، به چیزی از دنیا نرسد، جز اینکه آزمندی و شیفتگی وی بدان فزون شود و آنچه از دنیا بهره او گردیده، وی را بی‌نیاز نکند از آنچه بدان نرسیده و از آن پس جدایی است از آنچه فراهم آورده و در هم ریختن آنچه استوار کرده و اگر آنچه گذشته است، پندت آموخت، مانده را توانی اندوخت» (نهج البلاغه، نامه ۴۹).

شهید مطهری هر چیزی را که انسان را به خود ببندد و در خود محو نماید، ضد شخصیت انسانی دانسته، موجب راکد و منجمد شدن او می‌داند و رابطه انسان و دنیا را اگر به‌صورت وابستگی انسان و طفیلی بودنش درآید، موجب محو و نابودی تمام ارزش‌های انسانی می‌داند (مطهری، ۱۳۸۴، ص ۲۶۴).

پس اگر دنیا و امورات آن به‌گونه‌ای باشد که انسان را به خود مشغول و از هدف اصلی انسان که رسیدن به جایگاه رفیع کرامت انسانی است، بازدارد و به آن به دیده یک هدف نگریسته شود، چنین دنیایی نه‌تنها موجب رشد انسان نبوده، بلکه آسیب‌رسان و سد راه پیشرفت و تعالی انسانی می‌باشد؛ اما اگر وسیله و ابزاری برای رسیدن به کرامت ویژه انسانی باشد، بسیار پسندیده و

مطلوب است و لحظه لحظه آن، فرصتی برای رسیدن به هدف عالی انسانی است. چنین دنیایی در نهج البلاغه نکوهش نشده، بلکه بسیار تحسین شده است. امیرالمؤمنین (ع) زمانی که شنید مردی دنیا را نکوهش می‌کند، ناراحت شد و فرمود:

«إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا وَ دَارُ غِيٍّ لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَ مُصَلًى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهَبْتُ وَحْيَ اللَّهِ وَ مَتَجَّرُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ رِيحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ؛ دنیا خانه راستی است برای کسی که آن را راست‌گو انگاشت، و خانه تندرستی است آن را که شناختش و باور داشت، و خانه بی‌نیازی است برای کسی که از آن توشه اندوخت، و خانه پند است برای کسی که از آن پند آموخت؛ مسجد محبان خداست و نمازگاه فرشتگان او و فرود آمدنگاه وحی خدا و تجارتجای دوستان او؛ در آن آمرزش خدا را به‌دست آوردند و در آنجا بهشت را سود بردند» (نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱).

۳. نگاه بدبینانه به دنیا

برخی فلاسفه، تصویری کاملاً تیره و تار از دنیا ارائه کرده‌اند که جز درد و رنج و بدبختی، نتیجه دیگری ندارد. آنها دنیا را به‌منزله دوزخی می‌بینند که انسان‌ها در آن زندانی بوده و هیچ راه فراری فراروی آنها وجود ندارد. ابوالعلاء معری (۴۴۹-۳۸۴ ق / ۱۰۵۷-۹۹۴ م) دنیا را سراسر رنج و محنت و ناکامی و بدبختی می‌داند که جز وقت گذراندن، سودی در آن نیست (فروخ، ۱۳۸۱، ص ۵۸ و ۲۲۴) و زندگی در آن، بیماری دردناک و توقف در آن، عذاب است (همان، ص ۱۱۳، ۱۳۳، ۱۳۹ و ۲۴۸). وی تولید نسل را گناهی نابخشودنی دانسته و به دیگران توصیه می‌کند جز با زنان عقیم ازدواج نکنند و بهترین زنان را زنان عقیم می‌داند (همان، ص ۲۰۵-۲۰۴). به همین خاطر، خود نیز تا آخر عمر ازدواج نکرده و به این امر افتخار می‌کرد و می‌گفت: «فرزندانم را در نعمت عدم که بر نعمت دنیا برتری دارد، آسوده گذاشتم؛ چون اگر به دنیا می‌آمدند، به بدبختی و سختی گرفتار می‌شدند» (همان، ص ۲۲۸). او همچنین پدران را جنایت‌کارانی می‌داند که با تولیدمثل، به فرزندان خود جنایت می‌کنند، حتی اگر در آینده امیر و خطیب باشند (همان، ص ۲۲۲).

شوپنهاور (۱۸۶۰-۱۷۸۸ م) نیز ادامه زندگی انسان‌ها را بزرگ‌ترین بدبختی آنها در این دنیا می‌داند که حتی با خودکشی هم نمی‌توان این درد و رنج را از بین برد. از دیدگاه وی تنها حقیقتی که وجود دارد، درد و رنج است (توماس و داتالی، ۱۳۵۰، ص ۳۲۰-۳۱۸) و جهان به‌منزله

دوزخی است بدتر از دوزخ دانته (کاپلستون، ۱۳۸۰، ج ۷، ص ۲۷۱) و زندگی، جنایتی است که کفار آن را باید با رنج و مرگ پرداخت (همان، ص ۲۷۸).

تفاوت انسان‌ها در تفاوت نگاه آنها به دنیا

تفاوت انسان‌ها، به تفاوت نوع نگاهشان به دنیا بازمی‌گردد. منشأ نگاه بدبینانه برخی به دنیا، تصویر غلط آنها از دنیا می‌باشد که اگر آن تصویر را اصلاح می‌کردند، تمام دنیا را با وجود همه مصیبت‌ها، سختی‌ها، مشکلات، کمبودها، غم‌ها و غصه‌ها، زیبا و حکیمانه می‌دانستند: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (سجده، ۷)؛ چنان که حضرت یوسف(ع)، زندان را با وجود همه سختی‌ها، مشکلات و شکنجه‌ها، دوست داشتنی می‌داند: «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ» (یوسف، ۳۳)، و حضرت زینب(س) آن همه مصیبت‌ها و گرفتاری‌های کربلا را زیبا می‌بیند (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۴، ص ۱۱۵). آنچه که این همه مصیبت، سختی، گرفتاری و مشکلات را زیبا می‌کند، چیزی جز نگاه درست به دنیا و فلسفه و حکمت آن نمی‌تواند باشد. اگر تمامی انسان‌ها با نگاهی توأم با بصیرت و روشن‌بینی به دنیا نگریسته و از لایه‌لای سختی‌ها، مشکلات و گرفتاری‌ها، زیبایی‌های آن را مشاهده می‌کردند، با حکیم سخن، سعدی شیرازی هم صدا می‌شدند که:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
(سعدی، ۱۳۸۴، ص ۸۲۰)

درد بزرگ افرادی مانند ابوالعلاء معری و شوپنهاور که نمایندگان انسان‌های بدبین به دنیا هستند، در عدم شناخت صحیح آنها از دنیاست؛ چراکه اگر با فلسفه آفرینش آشنا می‌شدند، این همه از دست دنیا نمی‌نالیدند. اگر می‌دانستند مسیر رشد و تکامل انسان، از لایه‌لای سختی‌ها و مشکلات می‌گذرد^۱ و دنیا، محل استراحت و خوشگذرانی نیست^۲، از رنج‌ها، مشقت‌ها و سختی‌های آن به ستوه نمی‌آمدند. اگر از فلسفه آفرینش انسان و لزوم امتحان و آزمایش او از

۱. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَيْدٍ» (بلد، ۴).

۲. «دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ وَ بِالْغَدْرِ مَعْرُوفَةٌ لَا تَدُومُ أَحْوَالُهَا وَ لَا يَسْلَمُ نَزَالُهَا أَحْوَالٌ مُخْتَلِفَةٌ وَ تَارَاتُ مُتَصَرِّفَةُ الْعَيْشِ فِيهَا مَذْمُومٌ» (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۶).

طریق سختی‌ها و مشکلات برای نیل به رشد و تکامل انسانی، شناخت کافی داشتند و این کلام امیرالمومنین (ع) را درک می‌کردند، زبان به اعتراض از دست دنیا نمی‌گشودند:

«وَلَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ وَ يَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ وَ يَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ إِخْرَاجاً لِلتَّكْبَرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ إِسْكَاناً لِلتَّدَلُّلِ فِي نَفْسِهِمْ وَ لِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبْوَاباً فَتْحاً إِلَى فَضْلِهِ وَ أَسْبَاباً ذُلّاً لِعَفْوِهِ؛ لکن خدا بندگان را به گونه‌گون سختی‌ها می‌آزماید و با مجاهدت‌ها به بندگی‌شان وادار می‌نماید و به ناخوشایندها آزمایش‌شان می‌کند تا خودپسندی را از دل‌هاشان بزدايد و خواری و فروتنی را در جان‌هاشان جایگزین فرماید و آن را درهایی سازد گشاده به بخشش او و وسیله‌هایی آماده برای آموزش او» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲).

درد بزرگ کوتاه‌بینی و تنگ‌نظری

درد بزرگ برخی انسان‌ها، تنگ‌نظری و عدم دید وسیع به جهان و پدیده‌های آن است که نتیجه‌ای جز پوچی و بی‌هدفی و بی‌هویتی نخواهد داشت؛ چنان‌که پروفوسور یونگ، دوسوم بیمارانی را که از سراسر جهان به وی مراجعه می‌کنند، افراد تحصیل‌کرده و موفق می‌داند که درد بزرگ پوچی، نامفهومی و بی‌معنایی زندگی، آنها را رنج می‌دهد (نصری، ۱۳۸۲، ص ۱۹۸).

اگر نگاه انسان به دنیا و افرادی که در آن زندگی می‌کنند، نگاه روشن‌بینانه نباشد، همچون صادق هدایت می‌شود که زندگی را یک زندان، و دنیا و همه مردم را به چشم یک بازیچه و پوچ و بی‌معنا می‌بیند (همان، ص ۱۷۵ و ۱۸۰). اگر انسان، نظام این جهان را حکیمانه نداند، به جایی می‌رسد که به تعبیر شهید مطهری، انسان را موجودی صددرصد بیگانه با جهان می‌شمارد که هیچ‌گونه پیوندی با آن نداشته و زندانی آن می‌باشد که تمام تلاش خود را باید صرف فرار از زندان دنیا بکند و در این صورت نمی‌تواند هدفی جز رهایی از زندان داشته باشد (مطهری، ۱۳۸۴، ص ۲۰۸).

اگر عده‌ای نتوانستند نظام حکیمانه و عادلانه این جهان را با وجود همه مشکلات، سختی‌ها، ظلم و جنایت‌ها، جنگ‌ها و... درک کنند، نشانگر ضعف درک و فهم آنهاست و نیافتن چیزی، دلیل بر نبودن آن نمی‌تواند باشد. نابینا بودن یا کم‌بینا بودن شخصی، دلیل بر وجود نداشتن واقعیت‌هایی نمی‌شود که در حوزه دید او دیده نمی‌شود. برخی انسان‌ها گوش‌شان از شنیدن سخن حق، سنگین است: «وَقُرَّ سَمْعٌ لَمْ يَفْقَهُ الْوَأَعْيَةَ وَ كَيْفَ يُرَاعَى النَّبَأَةَ مِنْ أَصَمَّتْهُ الصَّيْحَةُ»

«نهج البلاغه، خطبه ۴» و در واقع نظاره‌گرانی نابینا و شنوندگانی ناشنوا هستند: «نَاطِرَةٌ عَمِيَاءَ وَ سَامِعَةٌ صَمَاءٌ» (همان، خطبه ۱۰۸).

مشکل عمده فلاسفه بدبین و پیروان آنها این است که با دیدن یک روی سکه هستی، در مورد کل هستی قضاوت می‌کنند. چگونه در مورد حکمت جهان هستی و نظام‌مند و عادلانه بودن آن شکایت دارند، درحالی‌که حوزه بسیار وسیعی از جهان آفرینش را - جهان آخرت - هنوز ندیده و درک نکرده‌اند. به یقین اگر قدرت دید وسیعی داشتند تا ماورای این جهان طبیعی و واقعیت‌های موجود در آن را مشاهده کنند و مانند آن اهل ذکری می‌شدند که امیرالمؤمنین (ع) توصیفشان می‌کند، دم از بی‌حکمتی جهان هستی نمی‌زدند:

«فَكَانَمَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَ هُمْ فِيهَا فَشَاهِدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ فَكَانَمَا اطَّلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبَرَزَخِ فِي طُولِ الْإِقَامَةِ فِيهِ وَ حَقَّتِ الْقِيَامَةُ عَلَيْهِمْ عِدَاتُهَا فَكَشَفُوا غِطَاءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى كَانَهُمْ يَرَوْنَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَ يَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ؛ گویی دنیا را سپری کرده و به آخرت درند و آنچه از پس دنیا است، دیده‌اند و بر نهان برزخیان آگاهند که چه مدتی است در آن به سر می‌برند و قیامت وعده‌هایش را برای آنان محقق داشته است و آنان برای مردم دنیا پرده از آن برداشته‌اند؛ گویی می‌بینند آن را که مردم نمی‌بینند و می‌شنوند آن را که مردم نمی‌شنوند» (همان، خطبه ۲۲۲).

اگر آنها زندگی واقعی را نه در این دنیا، بلکه در جهان دیگری جستجو می‌کردند^۱، به پوچی و بی‌هدفی دنیا باور پیدا نمی‌کردند. داستان چنین افرادی مانند داستان فیل مثنوی معنوی است که افراد مختلفی که فیل ندیده بودند، در تاریکی شب، هرکدام آن را لمس کرده و نظر خاصی در مورد واقعیت آن بیان می‌کردند؛ درحالی‌که فیل واقعی، هیچ‌کدام از آنها نبود (مولوی، ۱۳۸۳، ص ۳۹۱-۳۸۷). انسان‌هایی نیز که در مورد نظام آفرینش، نگاه‌های بدبینانه دارند، کسانی هستند که جهان را در تاریکی درون وجود خودشان مشاهده کردند؛ به همین جهت نتوانستند واقعیت آن را درک کنند. مشکل عمده آنها در این است که خود را از چراغ نورافکن الهی که در پرتو نور آن، تمام زوایای عالم هستی (دنیا و آخرت) قابل مشاهده است، دور نگاه داشته و با فهم قاصر خود،

۱. «أَنَا خَلَقْتُ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا» (نهج البلاغه، نامه ۳۱).

خواستند تمام حقایق را کشف کنند؛ درحالی‌که موفق نشدند و در نتیجه به پوچی و بی‌هدفی و بی‌حکمتی جهان آفرینش گرایش پیدا کردند.

نتیجه

شناخت و باور انسان از انسان و جهان هستی، رابطه مستقیمی با تکوین شخصیت انسانی داشته و می‌تواند موجب رشد شخصیت انسان یا سقوط او گردد؛ چراکه انسان با شناخت‌های خود زندگی می‌کند. شناخت ناقص و نادرست انسان از انسان، سد بزرگ و مانع جدی برای نیل او به مقام کرامت انسانی و شکوفا ساختن استعدادها و توانمندی‌های منحصر به فرد وجود وی خواهد شد. بدین ترتیب به‌خاطر ساختن تصویر غیر واقعی از خویش، تمام تلاش خود را صرف رشد و تکامل وجودی بیگانه از خود خواهد کرد. در اثر عدم شناخت صحیح انسان از جایگاه خود در نظام هستی و هدف و مقصد متعالی‌اش، ممکن است دنیا و لذت‌های آن هدف نهایی تلقی شده و انسان را به خود مشغول و از هدف اصلی آفرینش بازداشته و مانع نیل انسان به جایگاه ویژه انسانی شود. همچنین تصویر غیر واقعی انسان از جهان هستی و نگاه استقلال‌ی و نیز نگاه بدبینانه به آن، به او اجازه نخواهد داد از فرصت‌های طلایی دنیا که برای رسیدن به قله‌های عالی انسانیت، در اختیار وی قرار دارد و ابزار بسیار مناسبی برای نیل به مقام انحصاری کرامت انسانی است، استفاده لازم و کافی را برده و در نتیجه از قافله انسانیت عقب خواهد ماند.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه، نسخه صبحی صالح، قم: دار الهمجره، بی‌تا.
- ابن‌ابی‌الحدید معتزلی، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، قم: انتشارات کتابخانه مرعشی، ۱۴۰۴ق.
- ابن‌عربی، محی‌الدین، الفتوحات المکیه، بیروت: دار صادر، بی‌تا.
- ابن‌منظور، مکرم، لسان العرب، ج ۳، بیروت: دار الفکر - دار صادر، ۱۴۱۴ق.
- امام خمینی، سید روح‌الله، شرح چهل حدیث، ج ۳۲، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۴.

- _____ ، شرح چهل حدیث، ج ۸، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۷۵.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد، *غرر الحکم و درر الکلم*، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.
- توماس، هنری و توماس دانالی، *ماجرای جاودان در فلسفه*، ترجمه دکتر احمد شهسا، ج ۲، تهران: ققنوس، ۱۳۵۰.
- جعفری، محمدتقی، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، ج ۷، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶.
- _____ ، *فلسفه و هدف زندگی*، ج ۴، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۸۵.
- جوادى آملی، عبدالله، «امام خمینی و کرامت انسان»، *کرامت انسان (نشریه همایش بین‌المللی امام خمینی و قلمرو دین [کرامت انسان])*، شماره ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۸۶.
- _____ ، *تفسیر موضوعی قرآن*، ج ۱۵، چ ۲، قم: اسراء، ۱۳۸۴.
- _____ ، *صورت و سیرت انسان در قرآن*، ج ۷، قم: اسراء، ۱۳۹۰.
- حافظ، شمس‌الدین محمد بن بهاء‌الدین، *دیوان حافظ*، تصحیح و حواشی علامه قزوینی و دکتر قاسم غنی، ج ۲، تهران: نشر آروین، ۱۳۷۳.
- راسل، برتراند، *مفهوم نسبیت انشتین*، ج ۴، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۳.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق - بیروت: دار العلم - الدارالشامیه، ۱۴۱۲ق.
- رهنمایی، سید احمد، *درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت*، ج ۲، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۸.
- سعدی، مشرف بن مصلح، *بوستان سعدی*، تصحیح و حواشی استاد عبدالعظیم قریب و دکتر یحیی قریب، تهران: روزبهان، ۱۳۸۴.
- شرفی، محمدرضا، *جوان و بحران هویت*، تهران: سروش، ۱۳۸۹.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، *الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه*، ج ۳، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۹۸۱م.
- طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۴، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۷ق.
- علی بن ابی طالب(ع)، *دیوان امام علی(ع)*، ج ۲، قم: پیام اسلام، ۱۳۶۹.

- فروخ، عمر، عقاید فلسفی ابوالعلاء فیلسوف معره، ترجمه حسین خدیوچم، تهران: فیروزه، ۱۳۸۱.
- کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، چ ۳، تهران: سروش، ۱۳۸۰.
- کارل، الکسیس، انسان موجود ناشناخته، ترجمه پرویز دبیری، تهران: شرکت افست، ۱۳۵۴.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق.
- مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن، تهران: انتشارات وزارت ارشاد، ۱۴۱۶ق.
- مطهری، مرتضی، انسان کامل، چ ۳، تهران: صدرا، ۱۳۸۵.
- _____، سیری در نهج البلاغه، چ ۳، تهران: صدرا، ۱۳۸۴.
- مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، چ ۹، بی‌جا: نشر علم، ۱۳۸۳.
- نصری، عبدالله، فلسفه آفرینش، قم: نشر معارف، ۱۳۸۲.
- هاشمی خویی، میرزا حبیب‌الله، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، چ ۴، تهران: مکتبه الاسلامیه، ۱۳۵۸.